

پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی

علمی - پژوهشی

شماره ۳

هزار و سیصد و تود و سه - تیمسال اول

● اصل رفتار و قاعده‌های آن در حقوق جنایی: یا رویکردی تطبیقی به حقوق ایران و انگلستان ۵

مهرداد رایجیان اصلی

● سازوکارهای حقوق کیفری ایران در زمینه اعمال حق دادخواهی کودکان بزه‌دیده ۲۹

امیرحوزه زینالی

● ارکان معاونت در الم ۵۲

قاسم محمدی - احسان عباس زاده امیرآبادی

● شباهت‌ها و تفاوت‌های تفسیر در حقوق جنایی ماهوی و شکلی ۷۵

علی تتجاسی

● ارزیابی ضمانت اجرای کیفری نسبت به اشخاص حقوقی ۹۷

محسن کتریفی - محمدجفر حبیب‌زاده - محمد فرجیها

● جرم سیاسی و تقسیم‌بندی حد - تعزیر ۱۲۲

رحیم نویهار



پژوهش‌کده حقوق



http://jcl.ac.ir/article_42740.html

شبهات‌ها و تفاوت‌های تفسیر در حقوق جنایی ماهوی و شکلی

علی شجاعی*

چکیده:

حقوق جنایی ماهوی و شکلی در رویکردهای تفسیری و نیز قاعده‌های تفسیری عام فرقی با هم نداشته و در این مورد تفاوتی نیز با سایر شاخه‌های حقوقی ندارند. در حقوق جنایی، دو قاعده تفسیری ویژه وجود دارند (قاعده تفسیر محدود و قاعده تفسیر به سود متهم) که هر چند هسته مشترکی در دو پهنه حقوق جنایی ماهوی و شکلی دارند، قلمرو کاربرد آنها یکی نیست. قاعده تفسیر محدود را می‌توان به قاعده تفسیر محدودکننده حق شکنی تعریف کرد. با توجه به اینکه اصل قانونمندی جرم و دادرسی عادلانه مفهومی کانونی یا محوری را به ترتیب در حقوق جنایی ماهوی و شکلی تشکیل می‌دهند، قاعده تفسیر محدود را می‌توان در حقوق جنایی ماهوی به قاعده «استوار بر» یا «همسو با» اصل قانونمندی جرم و در حقوق جنایی شکلی به قاعده تفسیر «استوار بر» یا «همسو با» دادرسی عادلانه تعریف کرد. قاعده تفسیر به سود متهم در حقوق جنایی ماهوی در راستای تکمیل قاعده تفسیر محدود و به عنوان آخرین زنجیره فرایند تفسیر نقش آفرینی می‌کند. این قاعده در پرتو اصل ترازش حق در حقوق جنایی شکلی قلمرو گسترده‌تری نسبت به حقوق جنایی ماهوی دارد و به شکل قاعده تفسیر سودبنیاد نمود می‌یابد که در قالب سه قاعده تفسیر به سود متهم، تفسیر به سود بزه‌دیده و تفسیر به سود جامعه جلوه‌گر می‌شود.

کلیدواژه‌ها:

تفسیر، رویکرد تفسیری، قاعده تفسیری، اصل قانونمندی جرم، دادرسی عادلانه، قاعده تفسیر محدود، قاعده تفسیر به سود متهم، قاعده تفسیر سودبنیاد.

درآمد

از جمله بحث‌های مطرح در تفسیرشناسی / هرمنوتیک^۱ آن است که آیا تفسیر همه متن‌ها (خواه متن ادبی و هنری و خواه متن حقوقی) را می‌توان بر رویکردها و قاعده‌های یکسان استوار کرد یا خیر؟ به بیان دیگر، آیا می‌توان از تفسیرشناسی عام (در برابر تفسیرشناسی‌های خاص) سخن گفت؟ خاص بودن تفسیرشناسی به نوع متن موضوع تفسیر اشاره دارد. برای مثال، تفسیرشناسی ادبی به متن ادبی، تفسیرشناسی هنری به متن هنری و تفسیرشناسی حقوقی به متن حقوقی مربوط است. تفسیرشناسی عام شباهت‌های موجود میان تفسیر همه متن‌ها را می‌جوید.

پرسش پیش‌گفته را به شکلی دیگر می‌توان در قلمرو یک تفسیرشناسی خاص (مانند تفسیرشناسی حقوقی) نیز مطرح کرد: آیا تفسیر متن‌های حقوقی مختلف از همه جنبه‌ها با هم یکسان‌اند یا تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارند؟ برای مثال، آیا تفسیر قرارداد از همه جنبه‌ها با تفسیر قانون جنایی یکسان است یا آیا تفسیر قانون مدنی از نظر رویکردها یا قاعده‌های تفسیری با تفسیر قانون اساسی فرق دارد؟

می‌توان این پرسش را در پهنه‌ای خاص‌تر نیز مطرح کرد؛ یعنی، می‌توان پرسید که آیا تفسیر متن حقوقی ماهوی با تفسیر متن حقوقی شکلی (یا آیین دادرسی) از همه جنبه‌ها یکسان‌اند یا فرقی‌هایی در این زمینه وجود دارند. این نوشتار در پی پاسخگویی به پرسش اخیر در مورد قانون^۲ جنایی ماهوی و قانون جنایی شکلی (یا قانون آیین دادرسی جنایی) است؛^۳ یعنی، می‌خواهد شباهت‌ها و تفاوت‌های تفسیر این دو گونه قانون را واکاوی کند.

این بحث در سه بند پی گرفته می‌شود. بند الف بر رویکردهای تفسیری و قاعده‌های تفسیری عام و بندهای ب و پ بر قاعده‌های تفسیری ویژه در حقوق جنایی، یعنی قاعده تفسیر محدود (بند ب) و قاعده تفسیر به سود متهم (بند پ) متمرکزند.

1. Hermeneutics

۲. در این نوشتار، قانون در دو معنای عام (یعنی متنی که چند ماده مربوط به یک موضوع را در بر می‌گیرد) و خاص (یعنی ماده قانونی) به کار می‌رود. خواننده با توجه به بافتار متوجه این دو معنا در جمله‌های مختلف خواهد شد. همچنین، برای اشاره به «قانون مجازات» از قانون‌نامه جنایی و برای اشاره به «قانون آیین دادرسی کیفری» از قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی استفاده می‌شود. واژه «قانون‌نامه» برابر نهادۀ واژه انگلیسی code است که از چند «قانون» (قانون در معنای عام) تشکیل می‌شود. برای مثال، قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ یک قانون‌نامه است که از قانون‌های مختلف (برای مثال، قانون دزدی / سرقت، قانون تخریب و قانون جعل) تشکیل شده است.

۳. آن دسته از قانون‌های جرم‌انگار که در قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی آمده‌اند، قانون جنایی ماهوی به شمار می‌روند و مشمول بحث‌های مربوط به تفسیر قانون جنایی ماهوی قرار می‌گیرند و قانون‌های شکلی‌ای که در قانون‌نامه جنایی آمده‌اند مشمول بحث‌های مربوط به تفسیر قانون جنایی شکلی‌اند.

الف - رویکردهای تفسیری و قاعده‌های تفسیری عام

در آغاز، باید میان رویکردهای تفسیری و قاعده‌های تفسیری فرق گذاشت.^۱ رویکرد تفسیری به نقش منبع‌های سه‌گانه پدیدآورنده، خود متن و تفسیرگر در معنایابی متن اشاره دارد. بر این پایه، رویکردهای تفسیری متفاوتی وجود دارند. پاره‌ای از این رویکردها معنایابی متن را فقط بر پایه دستیابی به نظر پدیدآورنده (در بحث این نوشتار، نظر قانونگذار) ممکن می‌دانند و امکان‌های خود متن و نظر تفسیرگر را تا جایی در معنایابی می‌پذیرند که با نظر پدیدآورنده همسو باشند. پاره‌ای دیگر بر این باورند که نقش پدیدآورنده با پدیدآوردن متن پایان می‌یابد و از آن پس معنای متن را تفسیرگر باید بر پایه امکان‌های خود متن بیابد. دسته‌ای از رویکردهای تفسیری تفسیرگر متن را کنش‌پذیر، تابع / پیرو و بلندگوی پدیدآورنده و متن می‌دانند و دسته‌ای دیگر برای تفسیرگر نقشی پُر رنگ و مستقل از پدیدآورنده و خود متن در نظر می‌گیرند.

در زمینه رویکردهای تفسیری، فرقی میان شاخه‌های مختلف حقوق وجود ندارد یا نباید وجود داشته باشد؛ یعنی، هر رویکرد تفسیری پذیرفته شود باید در مورد تفسیر همه متن‌های حقوقی (پیمان‌نامه، قانون اساسی، قانون^۲، قرارداد و وصیت‌نامه) به کار گرفته شود. این نکته در مورد قانون‌های عادی مختلف (مانند قانون جنایی، قانون مدنی، قانون اداری و قانون بازرگانی - تجاری) نیز مصداق دارد؛ یعنی، نمی‌توان در تفسیر قانون جنایی به تفسیر بر پایه نظر قانونگذار پای‌بند بود، ولی نظر قانونگذار را در تفسیر قانون مدنی یا اداری یا بازرگانی به کلی کنار گذاشت. همچنین، نمی‌توان نظر تفسیرگر را در تفسیر قانون مدنی پذیرفت، ولی آن را در تفسیر قانون جنایی اثرگذار ندانست. همچنین، توجیه‌پذیر نیست که قانون جنایی فقط بر پایه امکان‌های خود متن معنایابی شود، ولی قانون اداری یا بازرگانی یا مدنی بر پایه نظر قانونگذار یا نقش کنشگر و فعال تفسیرگر معنا شود. این مسأله در مورد قانون‌های ماهوی و شکلی نیز مصداق دارد؛ یعنی، فرقی میان این دو دسته قانون از نظر نوع رویکرد تفسیری وجود ندارد.

توجیه این یکسانی را می‌توان در مفهوم اصل تفکیک قوا، حاکمیت قانون و ویژگی سامانه‌ای قانون‌های مختلف جست. این سه مفهوم در پهنه عام حقوق به شکلی یکسان کاربرد دارند و نوع شاخه حقوقی عامل تمایز کاربرد آنها نیست. اگر نقش‌آفرینی قانونگذار برای تفسیر قانون توجیه دارد، این توجیه ویژه حقوق جنایی یا مدنی یا اداری نیست و به کل پهنه حقوق مربوط است.

۱. توجیه فرق‌گذاری میان این دو مفهوم را در اثر زیر ببینید: علی شجاعی، «قاعده‌های تفسیری ویژه در حقوق جنایی»، مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی ۱ (۱۳۹۲)، ۳۹-۴۱.

۲. در اینجا، قانون در معنای عام خود به کار می‌رود و قانون عادی، آیین‌نامه، بخشنامه و تصویب‌نامه را در برمی‌گیرد.

البته، نکته پیش گفته به این معنا نیست که همه متن‌های حقوقی از نظر میزان توجه به این منبع‌های سه‌گانه (یعنی پدیدآورنده، خود متن و تفسیرگر) یکسان عمل می‌کنند. میزان نقش‌آفرینی این سه منبع در معنایابی متن می‌تواند بسته به نوع متن متفاوت باشد و این مسأله با نکته پیش گفته ناسازگار نیست. در واقع، اگر رویکرد تفسیری مورد پذیرش این باشد که نظر پدیدآورنده می‌تواند در تفسیر متن نقش‌آفرینی کند، نمی‌توان آن را در تفسیر قانون جنایی پذیرفت، ولی در تفسیر قرارداد به کلی کنار گذاشت؛ ولی، البته می‌توان گفت که میزان اثرگذاری نظر پدیدآورنده در تفسیر این دو متن حقوقی با هم متفاوت است.

نکته مهم این است که میزان متفاوت اثرگذاری منبع‌های سه‌گانه پیش گفته به ویژگی‌های خود متن حقوقی برمی‌گردد نه به شاخه حقوقی‌ای که متن حقوقی مورد تفسیر به آن تعلق دارد. به بیان دیگر، ویژگی‌هایی مانند عمر متن حقوقی، عام یا خاص بودن آن، میزان پای‌بندی پدیدآورنده آن به اصل‌های حقوقی و اصل یا قاعده بودن متن مورد تفسیر است که این میزان متفاوت اثرگذاری را تعیین می‌کند نه شاخه حقوقی. بر این پایه، قانون مدنی، قانون جنایی، قانون اداری یا قانون بازرگانی و حتی دو قانون جنایی، دو قانون مدنی، دو قانون اداری یا دو قانون بازرگانی متفاوت می‌توانند از نظر میزان اثرگذاری نظر قانونگذار یا امکان‌های خود متن یا با یکدیگر فرق داشته باشند.

در برابر رویکرد تفسیری، قاعده تفسیری قرار دارد. قاعده‌های تفسیری اشاره سرراست به منبع‌های سه‌گانه پیش گفته ندارند و به لزوم یا عدم لزوم نقش‌آفرینی پدیدآورنده، خود متن و تفسیرگر در معنایابی متن نمی‌پردازند. بسیاری از این قاعده‌ها را قاعده‌های زبانی تشکیل می‌دهند که در پهنه حقوق نیز کاربرد دارند، ولی شماری از آنها ویژه پهنه حقوق‌اند. بیشتر این قاعده‌های تفسیری عام بوده و میان همه شاخه‌های حقوقی مشترک‌اند؛ ولی، دو مورد از آنها، یعنی قاعده تفسیر محدود و قاعده تفسیر به سود متهم، ویژه حقوق جنایی‌اند و به شکلی که در حقوق جنایی کاربرد دارند در سایر شاخه‌های حقوقی اعمال نمی‌شوند.

این قاعده‌های تفسیری با همه رویکردهای تفسیری کاربردپذیرند و نسبت آنها با این رویکردها نسبت همزمانی است؛ یعنی، قاعده‌های تفسیری را باید با همه رویکردهای تفسیری به کار گرفت. به بیان دیگر، قطع نظر از نوع منبع تفسیری و میزان اثرگذاری آن، تفسیرگر باید این قاعده‌ها را در کنار رویکرد تفسیری خود لحاظ کند. به بیان دیگر، خواه این باور وجود داشته باشد که نظر پدیدآورنده مبنای اصلی تفسیر را تشکیل می‌دهد و متن و تفسیرگر هر دو بلندگوی پدیدآورنده‌اند و خواه این باور وجود داشته باشد که پدیدآورنده پس از پدیدآوردن متن کنار می‌رود و نظر وی را فقط باید بر پایه امکان‌های خود متن بیابیم و متن را مبنای اصلی تفسیر بدانیم و تفسیرگر را بلندگوی متن در نظر بگیریم و خواه رویکرد

این باشد که تفسیرگر بلندگوی پدیدآورنده و متن نیست و نقشی پُر رنگ در معنایابی متن دارد، قاعده‌های تفسیری را باید در تفسیر متن رعایت کرد. همان‌گونه که اشاره شد، بیشتر این قاعده‌ها میان همه شاخه‌های حقوقی مشترک‌اند و حقوق جنایی ماهوی و شکلی نیز از این نظر فرقی با هم ندارند.

برای نمونه، یکی از قاعده‌های تفسیری این است که حکم استثنایی را نباید گسترده تفسیر کرده و باید به آنچه یقینی است بسنده کرد و از گسترش قلمرو حکم پرهیزید. کاربرد این قاعده ایجاب می‌کند که دادرسی نخست نوع حکم مندرج در متن حقوقی را از این نظر بررسی کند و در صورتی که آن حکم استثنایی باشد، مصداق‌های مورد تردید را از شمول حکم بیرون ببرد. این قاعده ویژه یک شاخه حقوقی نیست و در مورد تفسیر همه متن‌های حقوقی کاربرد دارد (و البته ویژه پهنه حقوق هم نیست) و کاربرد آن در حقوق جنایی ماهوی نیز فرقی با حقوق جنایی شکلی ندارد.^۱

از جمله قاعده‌های تفسیری دیگر می‌توان به قاعده رعایت انسجام و هماهنگی میان ماده‌های قانونی اشاره کرد. بر پایه این قاعده، در موردی که قانون‌های مختلفی درباره یک موضوع مطرح‌اند، دادرسی در تفسیر خود باید به درونمایه همگی آنها توجه کرده و متن را به گونه‌ای تفسیر کند که انسجام و هماهنگی میان این قانون‌ها تا جای ممکن برقرار باشد. کاربرد این قاعده نیز در همه شاخه‌های حقوقی، از جمله حقوق جنایی ماهوی و شکلی، یکسان است.^۲

۱. برای مثال، بر پایه تبصره ماده ۳۹۳ قانون نامه جنایی ۱۳۹۲: «در صورتی که مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او و چنانچه دست چپ هم نداشته باشد پای او قصاص می‌شود». حکم این تبصره حکمی استثنایی و خلاف اصل است. اصل بر این است که وقتی محلی برای اجرای کیفر قصاص عضو وجود ندارد، قصاص عضو ساقط شده و کیفر جانشین اعمال می‌شود. بنابراین، در مقام اعمال این ماده، تفسیر گسترده این تبصره مجاز نیست و گسترش آن به سایر اقدام‌ها خلاف این قاعده تفسیری است.

۲. بر پایه ماده ۳۸۵ قانون نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲: «استعفای وکیل تعیینی یا عزل وکیل پس از تشکیل جلسه رسیدگی پذیرفته نمی‌شود». بر پایه اصل یا قاعده، وکیل در هر زمانی می‌تواند استعفا دهد و موکل نیز در هر زمانی می‌تواند وکیل خود را عزل کند. حکم مقرر در این ماده خلاف این اصل یا قاعده است و بنابراین، باید آن را محدود تفسیر کنیم و از گسترش قلمرو آن پرهیزیم. از این رو، این حکم را فقط باید ناظر به همان جلسه رسیدگی (با هدف پرهیز از بر هم زدن نظم دادگاه و به تأخیر انداختن آن)، نه همه جلسه‌های رسیدگی، دانست.

۲. برای مثال، ماده ۵۸۳ (جرم بازداشت ناقانونی) و ماده ۶۲۱ (جرم آدم‌ربایی) از قانون نامه جنایی ۱۳۷۵ به رفتار «مخفی کردن» اشاره دارند. رعایت قاعده‌های پیش‌گفته ایجاب می‌کند که این دو ماده را به گونه‌ای تفسیر کنیم که رفتار «مخفی کردن» در شرایط ویژه خود مشمول هر دو ماده قانونی قرار گیرد. یکی از تفسیرهای ممکن بر پایه این دو قاعده می‌تواند این باشد که «مخفی کردن دیگری» اگر پس از آدم‌ربایی انجام شود مشمول ماده ۶۲۱ و اگر به‌تنهایی و بدون آدم‌ربایی انجام شود مشمول ماده ۵۸۳ است.

یا ماده ۵۰۰ قانون نامه جنایی ۱۳۷۵ (فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع گروه‌ها و سازمان‌های مخالف نظام) را باید در پرتو ماده ۲۵ قانون نامه جنایی نیروهای مسلح ۱۳۸۲ معنا کرد. بر پایه این ماده «منظور از دشمن عبارت است از: اشراز، گروه‌ها و دولت‌هایی که با نظام جمهوری اسلامی ایران در حال جنگ بوده یا قصد براندازی آن را دارند و یا اقدامات آنان بر ضد امنیت ملی است. تبصره - هر گاه برای دادگاه، تشخیص دشمن یا دولت متخاصم محرز

همان‌گونه که اشاره شد، حقوق جنایی فقط دو قاعده تفسیری ویژه دارد که ویژه بودن‌شان نیز به‌ویژه بودن خود حقوق جنایی برمی‌گردد.^۱ اکنون، باید این مسأله را بررسی کرد که آیا کاربرد دو قاعده تفسیری ویژه در هر دو پهنه حقوق جنایی ماهوی و شکلی یکسان است یا خیر؟ در بند ب قاعده تفسیر محدود و در بند پ قاعده تفسیر به سود متهم بررسی می‌شود.

ب - قاعده تفسیر محدود

قاعده تفسیر محدود را در نوشتگان حقوق جنایی به طور معمول در برابر قاعده تفسیر گسترده به کار می‌برند. واژه گسترده در عبارت اخیر می‌تواند سه معنا داشته باشد:

نخست - گسترش حکم به موردهای مشابه (قیاس)؛

دوم - گزینش معنای گسترده‌تر واحد زبانی؛^۲

و سوم، گسترش قلمرو حق شکنی (یا نقض حق).

باید دید که وقتی در حقوق جنایی از قاعده تفسیر محدود سخن می‌گوییم، «محدود» در برابر کدام‌یک از این سه معنای «گسترده» به کار می‌رود.

پاره‌ای از نوشتگان تفسیر گسترده را در معنای یکم واژه گسترده، یعنی امکان توسل به قیاس و گسترش حکم به موردهای مشابه، به کار می‌برند.^۳ بر این پایه، معنای این گفته که

نباشد موضوع از طریق قوه قضائیه از شورای عالی امنیت ملی استعمال و نظر شورای مذکور ملاک خواهد بود». بر این مبنا، فعالیت تبلیغی علیه نظام انجام رفتارهایی است که می‌تواند در براندازی نظامی مؤثر باشند یا امنیت ملی را به خطر اندازند و گروه‌ها و سازمان‌های مخالف نظام نیز گروه‌ها و سازمان‌هایی‌اند که با دولت ایران در حال جنگ‌اند یا می‌خواهند نظام جمهوری اسلامی ایران را براندازند یا رفتار آنها، با معیارهای شورای عالی امنیت ملی، خلاف امنیت ملی ایران است. یا ماده ۲۹۷ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «دادگاه انقلاب برای رسیدگی به جرائم موجب مجازات مندرج در بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده (۳۰۲) این قانون با حضور رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود». از سوی دیگر، بر پایه ماده ۳۰۲ همین قانون‌نامه، «به جرائم زیر در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود: الف - جرائم موجب مجازات سلب حیات ب - جرائم موجب حبس ابد پ - جرائم موجب مجازات قطع عضو و ... ت - جرائم موجب مجازات تعزیری درجه چهار و بالاتر». و ماده ۳۰۳ نیز جرم‌های در صلاحیت دادگاه انقلاب را فهرست کرده است. این پرسش مطرح می‌شود که رسیدگی به جرم‌های مقرر در بندهای یاد شده در صلاحیت دادگاه کیفری یک است یا دادگاه انقلاب. اعمال قاعده تفسیری پیش‌گفته ایجاب می‌کند که این دو ماده را به گونه‌ای تفسیر کنیم که هر دو اعتبار داشته باشند و انسجام میان آنها و ماده ۳۰۳ این قانون‌نامه برقرار باشد. بنابراین، با رعایت این دو قاعده باید ماده ۲۹۷ را چنین معنا کرد که دادگاه انقلاب صلاحیت بررسی آن دسته از جرم‌های فهرست شده در بندهای الف، ب، پ و ت ماده ۳۰۲ را دارد که بر پایه ماده ۳۰۳ در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار گیرند. به همین شکل، ماده ۳۰۲ را باید این‌گونه معنا کرد که دادگاه کیفری یک به جرم‌های زیر در صورتی که بر پایه ماده ۳۰۳ در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار نگیرند، رسیدگی می‌کند.

۱. برای توجیه ویژه بودن حقوق جنایی نسبت به سایر شاخه‌های حقوقی نک: علی شجاعی، تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفت‌وگو (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳)، ۹۵-۱۲۵.

۲. واحد زبانی می‌تواند تک‌واژ، واژه، عبارت، جمله یا چند جمله باشد.

۳. «... قاعده تفسیر محدود قاضی را منع می‌کند که خود را قائم مقام مقنن خیال کرده مخصوصاً از طریق قیاس استدلال کند». گاستون استفانی و دیگران، حقوق جزای عمومی، ج اول، ترجمه حسن دادبان (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۳۸۳)، ۱۷۴.

دادرسان باید قانون‌های جنایی را محدود تفسیر کنند آن است که آنها حق گسترش حکم را به موردهای مشابه ندارند و به بیان دقیق‌تر نمی‌توانند به قیاس متوسل شوند. این معنا از قاعده تفسیر محدود ارتباطی با بحث تفسیر ندارد و ناشی از اشتباه‌گرفتن دو مفهوم تفسیر و پدیدآوردن متن با یکدیگر است. تفسیر به معنایابی متن موجود گفته می‌شود؛^۱ یعنی، تفسیرگر (در اینجا، دادرس در مقام تفسیرگر رسمی قانون جنایی) در انجام تفسیر متنی به وجود نمی‌آورد، بلکه متنی را که قانونگذار پدید آورده است معنا می‌کند. در پهنه حقوق، دو گونه پدیدآوردن متن (و در واقع دو گونه قانونگذاری) را باید از هم جدا کرد. در گونه نخست که بر پایه اصل تفکیک قوا فقط از آن قوه قانونگذاری است و دادرس صلاحیت آن را ندارد، متنی از آغاز در موردی خاص بر پایه آیین‌های قانونی ایجاد می‌شود. در گونه دوم، قوه قانونگذاری متنی را در آغاز ایجاد می‌کند و سپس دادرس این متن را در مقام کاربرد قانون به موردهای مشابه نیز می‌گستراند. فرق میان این دو نوع پدیدآوردن آن است که در گونه دوم استقلال وجودی ندارد و صلاحیت دادرس در این کار به اقدام پیشین قوه قانونگذاری وابسته است؛ یعنی، تا قوه قانونگذاری در موردی خاص قانونی پدید نیاورده باشد، مجالی برای پدیدآوردن متن از نوع دوم وجود ندارد.

در واقع، دادرسان فقط جایگاه تفسیرگری (یعنی معنایابی متن موجود) ندارند، بلکه جایگاه قانون‌سازی^۲ (یعنی پدید آوردن متن) نیز دارند؛ ولی، این جایگاه محدود و استثنایی و تابع/پیرو اقدام قوه قانونگذاری (مجلس) است. این نوع قانون‌سازی را می‌توان نوعی قانونگذاری تکمیلی دانست. استدلال پشتیبان این جایگاه آن است که دادرسان تکلیف به تصمیم‌گیری

«به نظر می‌رسد که مفهوم درست تفسیر محدود طرد توسل به قیاس، منع مراجعه به منابع غیرقانونی، تفسیر شک معقول به نفع متهم و پرهیز از استدلال‌های استحصانی برای جرم شناختن و قابل مجازات دانستن رفتارهایی است که در منطوق یا منطق قانون نمی‌گنجد». جلیل امیدی، تفسیر قانون در حقوق جزا (تهران: جاودانه، ۱۳۸۹)، ۱۲۲.

«... تفسیر محدود آن است که مفسر از منطوق صریح قانون فراتر نرود و تفسیر خود را در چهارچوب الفاظ متن قانون منحصر گرداند ... در تفسیر موسع، مفسر خود را مقید به متن قانون نمی‌کند و از چهارچوب الفاظ قانون پا فراتر می‌گذارد و حکم موردی را برای مورد دیگر در پرتو قیاس و مشابهت اثبات می‌کند»: علیرضا فیض، تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵)، ۹۸.

«تفسیر موسع ... مفسر در این نوع تفسیر خود را محدود به الفاظ و عبارت به کار رفته در متن قانون نمی‌داند و با توسل به مواردی همانند قیاس از رمز معنای لفظی عبور کرده و مصادیق مشابه با موضوع حکم مقنن را در داخل آن قرار می‌دهد» و «تفسیر مضیق نوعی از تفسیر قضایی است که به موجب آن مدلول یک قانون در چهارچوب مفهوم خویش محبوس و از سرایت دادن آن به موارد سکوت و یا مواردی که احتمال دارد شامل آن باشد، خودداری می‌شود»: حجت‌الله سبزواری‌نژاد، حقوق جزای عمومی (تهران: جنگل، ۱۳۹۲)، ۱۴۸ و ۱۵۰.

۱. بحث بیشتر درباره تفاوت تفسیر با مفهوم‌های مشابه، از جمله پُر کردن خلأ قانون را در اثر زیر ببینید: علی شجاعی، تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳)، ۱۴-۲۰.

۲. در نوشتگان حقوقی فارسی، واژه «قانونگذاری» به‌طور معمول در مورد مجلس (یعنی قوه قانونگذاری) به کار می‌رود که صلاحیت رسمی قانونگذاری دارد. به همین دلیل، از واژه قانون‌سازی (برابر نهادة واژه انگلیسی law-making) برای اشاره به این جایگاه دادرسان استفاده شده است.

قضایی و صدور حکم دارند و نمی‌توانند به بهانه نبود قانون از صدور حکم بپرهیزند. بنابراین، در جایی هم که قوه قانونگذاری حکمی تعیین نکرده است، دادرس باید تصمیم‌گیری قضایی کند و این امر نیازمند نوعی قانون‌سازی است.

از این‌رو، قیاس (از جمله، قیاس اولویت) نوعی پدیدآوردن متن است نه معنایابی متن موجود. البته، توسل به قیاس مستلزم تفسیر متن موجود است؛ یعنی تا دادرس متن موجود را تفسیر نکند، از خلأ قانونی آگاه نمی‌شود. در واقع، تفسیر متن موجود مقدمه توسل به قیاس برای تکمیل آن است؛ ولی، این امر تفسیر در معنای دقیق به شمار نمی‌رود، بلکه پدیدآوردن متنی تازه بر پایه متن موجود است.

این نوع قانون‌سازی در پهنه‌های جرم‌انگاری (شامل هنجارگذاری جنایی و کیفرگذاری) و کیفردهی خلاف اصل قانونمندی جرم است. به همین دلیل، هر گونه قیاس در این دو پهنه ممنوع است و به استناد آن نمی‌توان رفتاری را که قانون منع نکرده است ممنوع کرد و رفتار ممنوع بی‌کیفر را کیفر داد. در این دو پهنه، اگر خلأ قانونی وجود داشته باشد، دادرس باید حکم به عدم مجرمیت بدهد. زیرا، خلأ قانون در این زمینه به معنای عدم جرم‌انگاری و در نتیجه لزوم صدور حکم تبرئه یا قرار منع پیگرد برای فرد است؛ یعنی، دادرس حق پُر کردن خلأ قانون در این پهنه‌ها را ندارد.

البته، سخن یاد شده به این معنا نیست که در حقوق جنایی هیچ‌گاه نمی‌توان به قیاس توسل جست. قیاس فقط تا جایی ممنوع است که با اصل قانونمندی جرم‌ناسازگار باشد (یعنی در پهنه‌های جرم‌انگاری و کیفردهی).^۱ اما، در سایر پهنه‌های حقوق جنایی، دادرس با وجود شرایط لازم می‌تواند به قیاس استناد کرده و تصمیم‌گیری کند و - همان‌گونه که

۱. برای مثال، بر پایه ماده ۴۰۱ قانون‌نامه جنایی ۱۳۹۲ «در جنایت مأمومه، دامغه، جائفه، هاشمه، منقله، شکستگی استخوان و صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست یا ورم بدن می‌شود، قصاص ساقط است و مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» نیز محکوم می‌شود» و بر پایه ماده ۴۴۷ همین قانون‌نامه «در کلیه مواردی که در این کتاب به کتاب پنجم «تعزیرات» ارجاع داده شده است، در خصوص قتل عمدی مطابق ماده (۶۱۲) آن قانون و در سایر جنایات عمدی مطابق ماده (۶۱۴) و تبصره آن عمل می‌شود».

ماده ۶۱۴ قانون‌نامه جنایی ۱۳۷۵ فقط آن دسته از ضرب - و - جرح‌هایی را دربرمی‌گیرد که «موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضاء یا منتهی به مرض دائمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد» و تبصره این ماده نیز جرح‌هایی را در برمی‌گیرد که «منتهی به ضایعات فوق نشود و آلت جرح اسلحه یا چاقو و مثال آن باشد».

در نتیجه، قانونگذار برای ضرب - و - جرح‌هایی که مشمول ماده ۶۱۴ و تبصره آن نمی‌شوند کیفری جز دیه تعیین نکرده، در حالی که ماده ۵۶۷ قانون‌نامه جنایی ۱۳۹۲ برای رفتار سبک‌تر از ضرب - و - جرح کیفر شلاق یا زندان در نظر گرفته است: «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن بر جای بگذارد ضمان منتفی است لکن در موارد عمدی در صورت عدم تصالح، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود». نمی‌توان، با استناد به قیاس اولویت، کیفر مقرر در ماده ۵۶۷ را برای ضرب - و - جرح‌هایی که مشمول ماده ۶۱۴ و تبصره آن قرار نمی‌گیرند در نظر گرفت. زیرا، این کار خلاف اصل قانونمندی جرم است.

اشاره شد - این کار او تفسیر به شمار نمی‌رود.^۱ این گفته که قانون‌های شکلی (یا آیین دادرسی جنایی) را می‌توان در جهت حق‌های متهم گسترده معنا کرد به همین معنا از تفسیر گسترده اشاره دارد.

تفسیر گسترده در معنای دوم (یعنی گزینش معنای گسترده‌تر واحد زبانی) در حقوق جنایی ماهوی، مانند سایر پهنه‌های حقوق، کاربرد دارد و خلاف اصل قانونمندی جرم نیست. اگر قاعده تفسیر محدود در برابر این معنا از تفسیر گسترده به کار رود، تفسیر قانون جنایی (مانند تفسیر سایر قانون‌ها) همواره محدود نیست و بسته به مورد می‌تواند محدود یا گسترده باشد. در اینجا، واحد زبانی مورد تفسیر بیش از یک معنا دارد و یکی از آنها نسبت به سایر معناها گسترده‌تر است. در پهنه حقوق جنایی ماهوی، نمی‌توان گفت که همواره باید معنای محدودتر این واحد زبانی را برگزید. البته، در پهنه جرم‌انگاری و کیفردهی، اصل بر این است که دادرس باید معنای محدود را در نظر بگیرد؛ مگر آنکه بتواند با استناد به معیارهایی مانند نظر قانونگذار، هدف قانون یا بافتار^۲ معنای گسترده‌تر واحد زبانی را توجیه‌پذیر گرداند.^۳ بنابراین، آنچه قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی نامیده می‌شود «... به معنای گزینش تفسیر محدودتر از میان تفسیرهای ممکن از یک ماده قانونی نیست».^۴

تفسیر گسترده در معنای سوم به تفسیری گفته می‌شود که قلمرو حق‌شکنی (یا نقض حق) را گسترش می‌دهد. چنین تفسیری به دلیل نقض اصل قانونمندی جرم در حقوق جنایی ممنوع است. در واقع، قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی در برابر قاعده تفسیر گسترده در معنای سوم به کار می‌رود؛ یعنی، تفسیر محدود تفسیری است که گسترش قلمرو

۱. برای مثال، بر پایه ماده ۴۸۳ قانون نامه جنایی ۱۳۹۲، «هر گاه کسی اقرار به جنایت موجب دیه کند سپس شخص دیگری اقرار کند که مرتکب همان جنایت شده است و علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار نباشد مدعی مخیر است فقط از یکی از آن دو مطالبه کند». قانونگذار حکم موردی را که فردی اقرار به جنایت موجب قصاص کند و سپس شخص دیگری نیز به همین جنایت اقرار کند و نتوان درستی یا نادرستی یکی از این دو اقرار را اثبات کرد مشخص نکرده است. دادرس در اینجا می‌تواند با کمک گرفتن از ماده ۴۸۳ و توسل به قیاس حکم این مسأله را تعیین کند و این امر با اصل قانونمندی جرم نیز ناسازگار نیست.

2. context

بافتار به مؤلفه‌های فراجمله‌ای و نادستوری در تفسیر متن گفته می‌شود. برای آگاهی بیشتر از این تعریف و دسته‌بندی بافتار، نک: شجاعی، پیشین، ۲۱۷-۲۵۱.

۳. برای مثال، ماده ۵۷۰ قانون نامه جنایی ۱۳۷۵ از عبارت «مقامات و مأمورین وابسته به نهادهای و دستگاه‌های حکومتی» استفاده کرده است. در مقام تفسیر، می‌توان این عبارت را با استناد به هدف این ماده قانونی و سایر هم‌متن‌ها (یا بافتارهای متنی) شامل کارمندان دولت و مأموران به خدمات عمومی (یا کارکنان نهادهای عمومی غیردولتی) نیز دانست و این تفسیر بر گزینش معنای گسترده‌تر این واحد زبانی استوار است و خلاف اصل قانونمندی جرم هم نیست. یا در ماده ۶۵۱ همین قانون نامه می‌توان واژه «سارقین» را در بند ۲ این ماده بر پایه «هدف قانون» به «دخال‌کننده در رکن مادی» (در برابر فقط «انجام‌دهنده رکن مادی») معنا کرد.

۴. امید، پیشین، ۱۲۱.

حق‌شکنی را منع می‌کند. بر همین پایه، قاعده تفسیر محدود را در حقوق جنایی می‌توان به «تفسیر محدودکننده حق‌شکنی» تعریف کرد.

با این تعریف، قاعده تفسیر محدود ویژه حقوق جنایی ماهوی نیست و در حقوق جنایی شکلی نیز کاربرد دارد. زیرا، مسأله حق و حق‌شکنی ویژه حقوق جنایی ماهوی نیست و در حقوق جنایی شکلی نیز مطرح است؛ ولی، کاربرد این قاعده می‌تواند در این دو پهنه با یکدیگر متفاوت باشد.

اکنون باید چگونگی کاربرد این قاعده را در حقوق جنایی ماهوی با کاربرد آن در حقوق جنایی شکلی مقایسه کرد. در «حقوق جنایی ماهوی» اصل قانونمندی جرم نقش کانونی یا محوری دارد و محدوده حق‌شکنی را مشخص می‌کند. از این رو، قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی در پرتو اصل قانونمندی جرم تعریف می‌شود و معنا می‌یابد؛ یعنی، تفسیر هنگامی محدود است که اصل قانونمندی جرم را نقض نکند. به بیان دیگر، تفسیری که اصل قانونمندی جرم را نقض می‌کند تفسیر گسترش‌دهنده حق‌شکنی است. زیرا، چنین تفسیری قلمرو جرم‌انگاری و کیفردهی را گسترش می‌دهد. بر این پایه، قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی را می‌توان به تفسیر «استوار بر» یا «همسو با» اصل قانونمندی جرم تعریف کرد.^۱

در «آیین دادرسی جنایی» مفهوم «دادرسی عادلانه» نقش کانونی یا محوری را ایفا می‌کند و قاعده تفسیر محدود را باید در پرتو این مفهوم تعریف کرد. خود مفهوم دادرسی عادلانه را نیز باید در پرتو «اصل ترازش حق»^۲ درک کرد. بر پایه این اصل، در دادرسی جنایی باید میان حق‌های هر سه طرف دعوای جنایی (یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه) ترازش برقرار کرد.^۳

۱. شجاعی، پیشین، ۴۴. برای آگاهی از مصداق‌های نقض قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی، نک: شجاعی، پیشین، ۲۶۵-۲۶۹.

2. principle of balancing the rights

واژه «ترازش» به معنای ایجاد تعادل یا موازنه است و در پهنه فلسفه حقوق در جایی به کار می‌رود که میان دو یا چند اصل یا حق یا ارزش تعارض یا ناسازگاری وجود دارد و هیچ‌یک از این اصل‌ها، حق‌ها یا ارزش‌ها بی‌اعتبارکننده سایر اصل‌ها، حق‌ها یا ارزش‌ها نیست. در این حالت، گفته می‌شود که باید در هر مورد خاص وزن هر یک را سنجش کرد و سپس میان آنها تعادل یا موازنه برقرار کرد.

۳. برای آگاهی بیشتر از این اصل، نک: مهرداد رایجیان اصلی، «تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان بر پایه اصل هم‌ترازی حقوق بزه‌دیده و متهم در بستر دادرسی عادلانه»، مجله حقوقی دادگستری، ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵)، ۱۳۷-۱۸۴ و نیز مهرداد رایجیان اصلی، بازاندیشی دادرسی دادگرا (تهران: نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۹۰)، ۱۳۶-۱۴۱.

در این نوشتار، مفهوم دادرسی عادلانه در گسترده‌ترین معنای خود به کار می‌رود و به رعایت حق‌های این سه‌گانه دعوای جنایی و ترازش میان آنها اشاره دارد. درواقع، نگاه این نوشتار به مفهوم دادرسی عادلانه نگاهی هنجارگذار است؛ یعنی، این نوشتار ادعا نمی‌کند که مفهوم دادرسی عادلانه در عمل این‌گونه فهمیده می‌شود، بلکه بر آن است که این مفهوم را در چهارچوب اصل ترازش حق باید این‌گونه تعریف کرد و فهمید. از دیدگاه هستاری، مفهوم دادرسی عادلانه در بستر تاریخی غرب بیشتر بر رعایت حق‌های متهم متمرکز بوده و بحث رعایت حق‌های بزه‌دیده زیر عنوان «دسترسی به

بر پایه این برداشت، دادرسی عادلانه در پهنه حقوق جنایی را می‌توان به «دادرسی جنایی از گذر دادگاه صلاحیت‌دار مستقل و بی‌طرف بر پایه آیین‌های قانونی و با تضمین اصل ترازش حق»^۱ تعریف کرد. تضمین‌های مربوط به دادرسی عادلانه را می‌توان در سه دسته تضمین‌های ساختی - نهادی، تضمین‌های مربوط به متهم^۲ و تضمین‌های مربوط به بزه‌دیده قرار داد. تضمین‌های ساختی - نهادی عبارت‌اند از: اصل قانونمندی دادرسی جنایی،^۳ اصل استقلال قضایی، اصل بی‌طرفی، اصل منع دادرسی دوباره، اصل علنی بودن دادرسی جنایی، اصل سریع بودن دادرسی جنایی، اصل اعتراض به رأی و اصل آگاه‌سازی از حق. این تضمین‌ها به هر سه طرف دعوای جنایی (یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه) مربوط‌اند و هر سه طرف از آنها سود می‌برند.

تضمین‌های مربوط به متهم را می‌توان در دو دسته حق‌های مربوط به آزادی و حق‌های دفاعی گنجانده. حق‌های مربوط به آزادی عبارت‌اند از: فرض بی‌گناهی، حق‌های مربوط به بازداشت موقت و رعایت حریم خصوصی.

فرض بی‌گناهی یکی از پیامدهای اصل قانونمندی جرم و اصل قانونمندی دادرسی جنایی است و در دادرسی جنایی به چهار پیامد می‌انجامد:

نخست - تکلیف اثبات اتهام با مدعی (یعنی مقام پیگرد و شاکی) است؛

دوم، مدعی باید اتهام را فراتر از تردید معقول و متعارف اثبات کند؛

دادگستری و رفتار منصفانه» در سندهای جهانی و بین‌المللی بازتاب یافته (برای آگاهی بیشتر، نک: پیشین، تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان ... ۱۴۱-۱۴۴) و بحث ترازش میان حق جامعه و حق متهم (با تأکید بر حق متهم) زیر مفهوم «برابری سلاح‌ها» (به عنوان یکی از مؤلفه‌های دادرسی عادلانه) مطرح بوده است (برای آگاهی بیشتر نک: محمد مهدی ساقیان، «اصل برابری سلاح‌ها (با تکیه بر حقوق فرانسه و ایران)»، مجله حقوقی دادگستری ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵)، ۷۹-۱۱۰. این نوشتار بر آن است که می‌توان عنوان «دادرسی عادلانه» را چتری عام در نظر گرفت که حق‌های هر سه طرف دعوای جنایی را لحاظ می‌کند و بر ترازش میان این حق‌ها استوار است (همچنین دیدگاهی مشابه را در اثر زیر ببینید: رایجیان اصلی، «بازاندیشی دادرسی دادگرانه»، ۱۳۱-۱۴۶. ماده ۱ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ نیز بی‌آنکه از دادرسی عادلانه سخنی به میان آورد، آشکارا به رعایت حق‌های این سه طرف دعوای جنایی اشاره کرده است: «آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای ... و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود».

۱. مبنای اصلی این تعریف و تضمین‌های مربوط به دادرسی عادلانه برگرفته از اثر زیر است: مصطفی فضائی، دادرسی عادلانه در محاکمات کیفری بین‌المللی (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۷)، ۴۱-۴۲ و ۴۵. تعریفی مشابه از دادرسی عادلانه عبارت است از: «رسیدگی یک مرجع یا دادگاه صلاحیت‌دار قانونی با پیش‌بینی تضمین‌های شکلی برای رعایت هم‌ترازی حق‌های بزه‌دیده و متهم با رعایت کرامت انسانی هر دو و با فرض بی‌گناهی متهم». نک: رایجیان اصلی. «بازاندیشی دادرسی دادگرانه»، ۱۳۱.

۲. در این نوشتار، متهم در گسترده‌ترین معنای خود به کار می‌رود و مظلون و فرد تحت نظر را نیز در برمی‌گیرد.

۳. اصل قانونمندی دادرسی جنایی در برگیرنده اصل قانونمندی مرجع قضایی، اصل قانونمندی پیگرد، اصل قانونمندی تحقیق، اصل قانونمندی دلیل اثبات، اصل قانونمندی رسیدگی و اصل قانونمندی اجرای حکم است. اصل قانونمندی دادرسی جنایی در ماده ۲ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ با این عبارت بیان شده است که «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد».

سوم، متهم حق دارد سکوت کند^۱ و نمی‌توان وی را وادار به پاسخگویی کرد؛ و چهارم، نمی‌توان متهم را به خود اتهامی و پاسخ‌دهی به پرسش‌هایی وادار کرد که به متهم کردن وی می‌انجامند.

حق‌های مربوط به بازداشت موقت عبارت‌اند از: محدود و استثنایی بودن بازداشت موقت، منع دستگیری یا بازداشت خودسرانه، حق آگاهی از دلیل دستگیری، حق دسترسی افراد بازداشت شده به محیط بیرون از زندان یا بازداشتگاه (مانند دسترسی به خانواده یا پزشک)، حق اعتراض به بازداشت موقت و حق جبران خسارت ناشی از بازداشت ناقانونی.

رعایت حریم خصوصی موردهای زیر را در بر می‌گیرد: ^۲ حریم خصوصی مربوط به اموال و مسکن (بازرسی منزل، مکان و شیء)، حریم خصوصی مربوط به تمامیت جسمی و حیثیتی (بازرسی بدنی و افشای هویت) و حریم خصوصی مربوط به اسرار و ارتباطات (افشای اسرار و اطلاعات و شنود).

حق‌های دفاعی متهم عبارت‌اند از: حق داشتن وکیل، حق دسترسی به پرونده، حق داشتن مترجم و حق پرسش از گواهان.

تضمین‌های مربوط به بزه‌دیده را می‌توان در چهار دسته حق دریافت کمک (برای رویارویی با آسیب‌های جسمی، روانی و عاطفی ناشی از بزه‌دیدگی)، حق آگاهی از روند دادرسی، حق مشارکت در فرایند دادرسی جنایی و حق جبران (در گسترده‌ترین معنای خود) قرار داد.^۳ بر این پایه، قاعده تفسیر محدود در آیین دادرسی جنایی را می‌توان به تفسیر «استوار بر» یا «همسو با» دادرسی عادلانه تعریف کرد. بنابراین، تفسیری از قانون آیین دادرسی جنایی که با هر یک از تضمین‌های پیش‌گفته دادرسی عادلانه ناسازگار باشد (یعنی قلمرو نقض این تضمین‌ها را گسترش دهد) خلاف قاعده تفسیر محدود به شمار می‌رود. به بیان دیگر، اگر ساخت زبانی و حقوقی قانون آیین دادرسی جنایی تاب بیش از یک تفسیر را داشته باشد، دادرس باید تفسیری را برگزیند که با تضمین‌های پیش‌گفته دادرسی عادلانه سازگار باشد. تفسیر خلاف این تضمین‌ها نقض‌کننده قاعده تفسیر محدود است.^۴

۱. درباره ریشه داشتن حق سکوت در فرض بی‌گناهی، نک: منصور رحمدل، «حق سکوت». مجله حقوقی دادگستری ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵)، ۱۹۱.

۲. فضائلی، پیشین، ۳۹-۷۵ و ۴۱۵-۴۱۹.

۳. رحمدل، «حق انسان بر حریم خصوصی»، ۱۳۱-۱۴۲.

۴. عدالت برای بزه‌دیدگان، ۲۷-۱۰۵ و نیز نک: «بزه‌دیده‌شناسی حمایتی»، ۵۱-۸۰.

۵. برای آگاهی از نقش ساخت زبانی و حقوقی قانون در روایی‌سنجی تفسیر، نک: «تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان»، ۲۵۸-۲۶۹.

۶. برای مثال، ماده ۴۹۹ قانون‌نامه جنایی ۱۳۷۵ مقرر می‌دارد که «هر کس در یکی از دسته‌ها یا جمعیت‌ها یا شعب

در چهارچوب این تحلیل، قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی و شکلی تعریف مشترکی دارد (یعنی تفسیر محدودکننده حق شکنی) که به دو شکل مختلف جلوه‌گر می‌شود. زیرا، قلمرو حق در این دو پهنه یکی نیست و در حقوق جنایی شکلی گسترده‌تر از حقوق جنایی ماهوی است. البته، نکته یاد شده به این معنا نیست که هیچ شباهتی در جلوه‌گری قاعده تفسیر محدود در این دو پهنه وجود ندارد. کاربرد قاعده تفسیر محدود در هر دو پهنه حقوق جنایی ماهوی و شکلی در موردهایی با هم

جمعیت‌های مذکور در ماده (۴۹۸) عضویت یابد به سه ماه تا پنج سال محکوم می‌گردد مگر اینکه ثابت شود از اهداف آن بی‌اطلاع بوده است». در بحث چگونگی اثبات، دو تفسیر می‌توان از عبارت «مگر اینکه» ارائه کرد: یکم، قانونگذار با این عبارت وجود این علم را مفروض گرفته است، نک: «آیین دادرسی کیفری»، ۵۷؛ دوم، قانونگذار با این عبارت بر لزوم وجود این علم در انجام‌دهنده این جرم تأکید کرده است و نبود این علم را موجب عدم تحقق این جرم می‌داند و هدف وی مفروض گرفتن رکن علم نبوده است. تفسیر یکم با فرض بی‌گناهی و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود ناسازگار است. زیرا، از جمله پیامدهای این اصل آن است که وجود رکن روانی مفروض نیست و مقام پیگرد به اثبات مؤلفه‌های آن تکلیف دارد. یا بر پایه ماده ۴۸ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ «با شروع تحت نظر قرار گرفتن، متهم می‌تواند تقاضای حضور وکیل نماید». دو تفسیر از این ماده می‌توان ارائه کرد: یکم در صورت درخواست وکیل از سوی متهم، انجام تحقیقات پیش از حضور وکیل ممنوع است؛ دوم، عدم حضور وکیل مانع از انجام تحقیقات نیست. تفسیر دوم با حق دفاعی متهم یعنی حق داشتن وکیل و پیامدهای آن و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود ناسازگار است.

یا بر پایه ماده ۵۲ این قانون‌نامه «هر گاه متهم تحت نظر قرار گرفت، ضابطان دادگستری مکلفند حقوق مندرج در این قانون در مورد شخص تحت نظر را به متهم تفهیم و به صورت مکتوب در اختیار وی قرار دهند و رسید دریافت و ضمیمه پرونده کنند». تفسیری از این ماده که انجام تحقیقات پیش از این آگاه‌سازی را مجاز می‌داند با اصل آگاه‌سازی از حق و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود سازگار نیست.

یا بر پایه ماده ۵۷ این قانون‌نامه «چنانچه ضابطان دادگستری در هنگام بازرسی محل، ادله، اسباب و آثار جرم دیگری را که تهدیدکننده امنیت و آسایش عمومی جامعه است، مشاهده کنند». تفسیری از این ماده که عبارت «تهدیدکننده امنیت و آسایش عمومی جامعه است» را گسترده معنا می‌کند و دایره شمول آن را به همه جرم‌های موسوم به «جرم‌های ضد امنیت و آسایش عمومی» می‌گستراند با حق رعایت حریم خصوصی متهم و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود ناسازگار است. یا بر پایه ماده ۷۴ این قانون‌نامه «دادستان می‌تواند در تحقیقات مقدماتی حضور یابد و بر نحوه انجام آن نظارت کند؛ اما نمی‌تواند جریان تحقیقات را متوقف سازد». تفسیری از این ماده که اجازه دخالت دادستان در انجام تحقیقات را می‌دهد با اصل استقلال قضایی و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود ناسازگار است.

یا بر پایه ماده ۷۹ این قانون‌نامه «... دادستان قرار ترک تعقیب صادر می‌کند». و بر پایه ماده ۱۴۸، «بازپرس در صورت صدور قرار منع، موقوفی یا ترک تعقیب باید درباره ... تعیین تکلیف کند». تفسیری از ماده ۱۴۸ که بازپرس را برای صدور قرار ترک تعقیب دارای صلاحیت می‌داند با ماده ۷۹ و نیز با اصل استقلال قضایی ناسازگار بوده و در نتیجه خلاف قاعده تفسیر محدود است.

یا بر پایه ماده ۱۵۰ این قانون‌نامه «کنترل ارتباطات مخابراتی افراد ممنوع است، مگر در مواردی که به امنیت داخلی و خارجی کشور مربوط باشد». تفسیری از عبارت «مواردی که به امنیت» که آن را فراتر از جرم‌های موسوم به جرم‌های ضد امنیت داخلی و خارجی (شسیه جرم‌های مقرر در فصل اول قانون‌نامه جنایی ۱۳۷۵) معنا می‌کند با حق رعایت حریم خصوصی و در نتیجه قاعده تفسیر محدود ناسازگار است.

یا بر پایه تبصره ماده ۳۸۹ این قانون‌نامه «دادگاه می‌تواند در صورت ضرورت، دادستان یا نماینده او، شاکای یا مدعی خصوصی یا متهم و یا وکلای آنان را برای حضور در جلسه مقدماتی دعوت کند» و بر پایه ماده ۴۶۸، «رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور بدون احضار طرفین دعوی یا وکلای آنان انجام می‌شود، مگر آنکه شعبه رسیدگی‌کننده حضور آنان را لازم بداند». دو تفسیر می‌توان از این دو ماده ارائه کرد: یکم، دادگاه می‌تواند هر یک از سه طرف دعوی جنایی را جداگانه و بدون دعوت از سایر طرف‌ها دعوت کند؛ دوم، در صورت دعوت از یکی از طرف‌های دعوا و اثرگذاری این دعوت بر حق سایر طرف‌ها، دادگاه مکلف است سایر طرف‌های دعوا را نیز دعوت کند. تفسیر یکم به دلیل ناسازگاری با اصل ترازش حق و نفی حق مشارکت بزه‌دیده در فرایند دادرسی جنایی خلاف قاعده تفسیر محدود است.

شبهات دارند. این شبهات‌ها به ساخت زبانی و اصل قانونمندی برمی‌گردند. نخستین مسأله مشترک آن است که کاربرد این قاعده در پهنه آیین دادرسی جنایی نیز، مانند سایر پهنه‌های حقوقی، فقط در چهارچوب ساخت زبانی امکان‌پذیر است؛ یعنی، نخستین محدوده تفسیر را ساخت زبانی آن تعیین می‌کند. تفسیری از قانون آیین دادرسی جنایی که با سه معنای معناشناختی، دستوری و بافتاری / کاربردی واحدهای زبانی مورد استفاده در قانون سازگار نباشد^۱ تفسیری نادرست بوده و خلاف اصل قانونمندی است و در معنای دقیق خروج از بحث تفسیر به شمار می‌رود.^۲

افزون بر آن، اگر ساخت زبانی متن فقط یک تفسیر را برمی‌تابد، دادرس فقط باید به آن پای‌بند باشد؛ هر چند آن تفسیر خلاف تضمین‌های دادرسی عادلانه باشد. در واقع، دادرس از میان معنای زبانی موجود (خواه معنای معناشناختی و خواه معنای دستوری و کاربردی) دست به گزینش می‌زند و از این نظر تابع / پیرو زبان‌شناسی است. به بیان دیگر، شمار معنای ممکن از یک واحد زبانی را زبان‌شناسی تعیین می‌کند و دادرس نمی‌تواند از این محدوده معنایی فراتر رود. به بیان دیگر، بازیگری دادرس در امر تفسیر فقط هنگامی می‌تواند بروز یابد که ساخت زبانی متن مورد تفسیر بیش از یک معنا داشته باشد. فراوی از ساخت زبانی به نام پاسداری از دادرسی عادلانه با اصل قانونمندی و اصل تفکیک قوا ناسازگار است.^۳

از این رو، دادرس نمی‌تواند ساخت زبانی قانون آیین دادرسی جنایی را به دلیل ناسازگاری با تضمین‌های دادرسی عادلانه نادیده بگیرد.^۴ به سخن دیگر، روال شایسته قانونگذاری این

۱. برای آگاهی از این معناها و تفاوت آنها با هم، نک: شجاعی، «تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان»، ۱۷۳-۱۷۵.

۲. برای مثال، قانونگذار در ماده ۱۴۷ قانون نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ از: «آلات و ادوات جرم، از قبیل اسلحه، اسناد و... نام برده است. سلاح در لغت به ابزاری گفته می‌شود که کارکرد و کاربرد مرسوم و معمول آن در جنگ و درگیری است [حسن انوری، فرهنگ فشرده سخن، جلد ۲ (تهران: سخن، ۱۳۸۲)، ۱۳۱۶]. در قانون‌های عادی نیز، مانند تبصره بند ۳ ماده ۶۵۱ قانون نامه جنایی ۱۳۷۵ و «قانون مجازات قاچاق اسلحه و مهمات». مصداق‌های ارائه شده از سلاح با این تعریف سازگاری دارد. بنابراین، دادن عنوان سلاح به هر ابزاری که بتواند به دیگری آسیب بزند خلاف ساخت زبانی این واحد زبانی است.

۳. شرح گسترده‌تر در این باره را در اثر زیر ببینید: «تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان»، ۲۵۹-۲۶۳.

۴. برای نمونه، بر پایه ماده ۹۲ قانون نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲: «... در غیر جرائم موضوع ماده (۳۰۲) این قانون، در صورت نبودن بازپرس، دادستان نیز دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس تعیین شده است». واگذاری تحقیق به مقام پیگرد خلاف اصل استقلال قضایی است، ولی دادرس نمی‌تواند با استناد به این اصل ماده ۹۲ را به گونه‌ای تفسیر کند که دادستان اختیار انجام تحقیق در این زمینه را نداشته باشد. البته، دادستان نیز مانند بازپرس باید تضمین‌های مربوط به دادرسی عادلانه را در انجام تحقیق رعایت کند و در صورت رعایت نکردن، دادرس می‌تواند آن بخش از تحقیق را باطل اعلام کند، ولی این مسأله نکته پیش گفته را منتفی نمی‌کند؛ یعنی، دادرس حق ندارد که بر پایه این ماده دادستان را دارای حق انجام تحقیق نداند.

است که خود قانونگذار تضمین‌های دادرسی عادلانه را رعایت کند؛ ولی، اگر قانونگذار به هر دلیلی این تضمین‌ها را رعایت نکند، دادرس فقط در چهارچوب ساخت زبانی متن تکلیف به رعایت این تضمین‌ها دارد؛ یعنی، رعایت تضمین‌های دادرسی عادلانه در بحث تفسیر هنگامی می‌تواند مطرح باشد و نمود یابد که قانون مورد تفسیر تک‌معنایی نباشد و بیش از یک تفسیر از آن ممکن باشد که در این حالت، دادرس باید آن تفسیری را اولویت دهد که با دادرسی عادلانه و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود سازگار است.

دومین مشابهت میان کاربرد قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی و شکلی به این مسأله برمی‌گردد که اگر قانونگذار مصداق‌ها را در خود قانون به شکل حصری بیان کرده باشد، افزودن مصداقی دیگر به آن با اصل قانونمندی و در نتیجه با قاعده تفسیر محدود ناسازگار است.^۱

سومین مشابهت به این نکته مربوط است که اگر قانونگذار مصداق‌ها را در قانون به شکل تمثیلی بیان کرده باشد، سایر مصداق‌ها را باید در پرتو مصداق‌های فهرست شده در خود قانون تعیین کرد.^۲ فقط باید به این نکته اشاره کرد که دادرس می‌تواند در پهنه آیین دادرسی جنایی به شرط آنکه تضمین‌های دادرسی عادلانه را نقض نکند به قیاس متوسل شود و حکمی را به مورد مشابه بگستراند که - همان‌گونه که گفته شد - این مسأله بی‌ارتباط با بحث تفسیر است.

آخرین نکته به چگونگی کاربرد قاعده تفسیر محدود در موردهایی مربوط است که قانون آیین دادرسی جنایی به حق هر سه طرف دعوی جنایی مربوط باشد. پرسش مهم این است که در این موردها دادرس باید این قانون را در جهت محدودسازی قلمرو حق‌شکنی نسبت

۱. برای مثال، ماده ۶۶ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ مصداق‌های سازمان‌های مردم‌نهاد را به شکل حصری بیان کرده است و دادرس نمی‌تواند مورد دیگری را به آن‌ها بیفزاید.

ماده ۶۶: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آنها درباره حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و ناتوان جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی جهت اقامه دلیل شرکت و نسبت به آراء مراجع قضائی اعتراض نمایند».

۲. برای مثال، ماده ۸۷ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ به مأموران پست اجازه داده است که شماری از بسته‌های پستی را توقیف کنند. مصداق‌های این بسته‌ها را قانونگذار به شکل تمثیلی بیان کرده است، ولی دادرسان باید سایر مصداق‌ها را هم‌تراز مصداق‌هایی که خود قانونگذار آورده است تفسیر کنند. برای نمونه، قانونگذار از عبارت «سایر آلات و ادوات جرم» استفاده کرده است. تشخیص مصداق‌های این عبارت باید هم‌سو با مصداق‌هایی باشد که خود قانونگذار ذکر کرده است. بنا بر این، بسته‌های پستی را در صورتی می‌توان بر مبنای این عبارت توقیف کرد که حاوی موردهایی شبیه مواد مخدر، سمی، میکروبی خطرناک یا مواد منفجره و سلاح گرم باشند نه هر چیزی که بتوان از آن برای انجام جرم استفاده کرد. ماده ۸۷: «هر گاه مأموران پست بر مبنای قرائن و امارات، احتمال قوی دهند که بسته حاوی مواد مخدر، سمی، میکروبی خطرناک و یا مواد منفجره، اسلحه گرم، اقلام امنیتی مطابق فهرست اعلامی از سوی مراجع ذی‌صلاح به پست و یا سایر آلات و ادوات جرم است، محموله پستی با تنظیم صورت‌مجلس توقیف می‌شود».

به کدام یک از طرف‌های دعوای جنایی (متهم، بزه‌دیده یا جامعه) تفسیر کند. به بیان دیگر، در حالتی که حق متهم، بزه‌دیده یا جامعه در موردی خاص با یکدیگر ناسازگار می‌شود، حق کدام طرف را باید اولویت داد و قاعده تفسیر محدود را چگونه باید اعمال کرد؟

در اینجا باید «فرض بی‌گناهی» را از سایر موردها جدا کرد. با توجه به اینکه اصل بر آزادی و اباحه بوده و جرم‌انگاری امری استثنایی است، فرض بی‌گناهی که از پیامدهای اصل قانونمندی است بر سایر تضمین‌های دادرسی عادلانه اولویت دارد؛ یعنی، به هیچ نام و بهانه‌ای نباید فرض بی‌گناهی را نقض کرد. از این‌رو، اگر قانون آیین دادرسی مورد تفسیر به فرض بی‌گناهی مربوط باشد، تفسیر برای محدودسازی قلمرو حق شکنی نسبت به متهم اولویت دارد.^۱

بیرون از قلمرو فرض بی‌گناهی، اولویت‌دادن متهم بر سایر طرف‌های دعوا توجیهی ندارد و در بحث تفسیر باید میان حق متهم، بزه‌دیده و جامعه به سنجش و ترازش^۲ اقدام کرد؛^۳ یعنی، باید مورد به مورد وزن استدلال‌های تفسیری موجود در مورد هر سه طرف دعوا را تعیین کرده و سپس به ترازش آنها اقدام کرد و در نهایت مشخص کرد که حق کدام

۱. برای مثال، بر پایه ماده ۱۸ قانون نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲: «هر گاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است.» برای روشن کردن معنای عبارت «رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی» و تشخیص مصداق‌های آن، باید چند حالت را از هم جدا کرد. نخستین نکته این است که رأی هم حکم و هم قرار را در بر می‌گیرد. قرار موضوع بحث این ماده می‌تواند قرار موقوفی پیگرد باشد (موضوع ماده ۱۳ این قانون نامه) یا قرار منع پیگرد (موضوع ماده ۲۶۵). در مورد قرار موقوفی پیگرد باید گفت که هیچ‌یک از علت‌های منتهی به صدور این قرار به ماهیت دعوای جنایی ارتباطی ندارد و بنابراین، برای دادگاه حقوقی در بحث رسیدگی به امر حقوقی یا زیان اثرگذار نیست. در مورد قرار منع پیگرد در دادسرا و حکم تبرئه در دادگاه باید دو مورد را از هم جدا کرد. اگر صدور قرار منع پیگرد یا حکم تبرئه به دلیل جرم نبودن رفتار باشد، بحث زیان ناشی از جرم منتفی است، ولی بحث حقوقی مسأله به جای خود باقی است. در اینجا، نمی‌توان گفت که حق بزه‌دیده ایجاب می‌کند که دادگاه حقوقی این قرار را نادیده بگیرد و به ماهیت مسأله رسیدگی کند و به زیان ناشی از جرم حکم دهد. در واقع، در این مورد، کاربرد قاعده تفسیر محدود در مورد متهم بر کاربرد آن در مورد بزه‌دیده اولویت دارد. زیرا، مسأله به فرض بی‌گناهی برمی‌گردد و نقض آن هیچ‌گاه مجاز نیست. مورد دوم به صدور قرار منع پیگرد به دلیل نبود دلیل بسنده برای مجرمیت مربوط است. خود این مورد نیز دو حالت را در بر می‌گیرد. حالت یکم به نبود دلیل در مورد رکن مادی و حالت دوم به نبود دلیل در مورد رکن روانی مربوط است. اگر قرار منع پیگرد به دلیل نبود دلیل در مورد رکن مادی مربوط باشد، این امر مؤثر در ماهیت امر حقوقی است و دادگاه حقوقی نمی‌تواند خلاف آن عمل کند. دلیل آن نیز مانند مورد پیشین به بحث فرض بی‌گناهی برمی‌گردد.

2. weighing and balancing

۳. قانون نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ در تبصره ۳ ماده ۲۱۷ به طور ضمنی به رعایت این ترازش اشاره کرده است. بر پایه این تبصره: «در جرائم غیر عمدی در صورتی که به تشخیص مقام قضائی تضمین حقوق بزه‌دیده به طریق دیگر امکان‌پذیر باشد، صدور قرار کفالت و وثیقه جایز نیست.» قانونگذار در این تبصره به طور ضمنی بر رعایت حقوق بزه‌دیده در بحث صدور قرار تأمین تأکید می‌کند. زیرا، «مفهوم مخالف» تبصره بر این مسأله دلالت می‌کند که اگر حفظ حق بزه‌دیده به شکلی دیگر ممکن نباشد، صدور قرار سبک‌تر از کفالت یا وثیقه ممکن نیست.

یا بر پایه تبصره ۱ ماده ۲۴۷ همین قانون نامه: «در جرائم تعزیری درجه هفت و هشت، در صورت ارائه تضمین لازم برای جبران خسارات وارده، مقام قضائی می‌تواند فقط به صدور قرار نظارت قضائی اکتفاء کند.» یکی از مفهومی‌های ضمنی این تبصره آن است که مقام قضایی باید در بحث صدور قرار نظارت قضایی به حق جبران بزه‌دیده توجه داشته باشد.

طرف در این مورد خاص اولویت دارد.^۱ نتیجه این سنجش و ترازش می‌تواند بسته به مورد محدودسازی حق متهم، بزه‌دیده یا جامعه باشد.^۲

در این سنجش و ترازش، باید فرض را بر آستی و سازش حق‌های سه طرف دعوی جنایی گذاشت و قانون را به گونه‌ای تفسیر کرد که قلمرو حق‌شکنی هر سه طرف محدود شود. اگر نتوان قانون مورد بحث را به گونه‌ای تفسیر کرد که قلمرو حق‌شکنی برای هر سه طرف دعوا محدود شود، باید بررسی کرد که وزن حق کدام‌یک از طرف‌های دعوا در این مورد سنگین‌تر است و قانون را در جهت حق این طرف تفسیر محدود کرد.

پ - قاعده تفسیر به سود متهم

بر پایه تحلیل پیش‌گفته، قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی همواره به سود متهم نیز خواهد بود. زیرا، کاربرد این قاعده همواره حق‌شکنی نسبت به متهم را محدود می‌کند و این امر همیشه به سود اوست. با این برداشت، ممکن است این ابهام مطرح شود که قاعده تفسیر به سود متهم در حقوق جنایی ماهوی استقلال وجودی ندارد و بنابراین، قاعده‌ای بی‌کاربرد است.

ولی، نکته پیش‌گفته به معنای یکی‌بودن این دو قاعده و بی‌کاربردی قاعده تفسیر به سود متهم نیست. هر چند قاعده تفسیر محدود (یعنی تفسیر محدودکننده حق‌شکنی) در پهنه حقوق جنایی ماهوی همواره به سود متهم است، این قاعده همواره و ناگزیر به تک معنایی در تفسیر قانون جنایی نمی‌انجامد؛ یعنی، امکان دارد که پس از کاربرد قاعده تفسیر محدود در مورد یک قانون جنایی ماهوی باز هم با دو یا چند معنا روبه‌رو باشیم.^۳ در این حالت است که قاعده تفسیر به سود متهم می‌تواند کارایی داشته باشد.

۱. البته، باید به این نکته توجه داشت که دستکم در یک مورد قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲ حق‌های دفاعی متهم را بر حق بزه‌دیده و جامعه اولویت داده است. ماده ۲۱۴ این قانون‌نامه در مورد انجام اقدام‌هایی از سوی بازپرس در مورد حمایت از گواه یا مطلع در تبصره ۲ مقرر می‌دارد: «ترتیب فوق باید به نحوی صورت پذیرد که منافی حقوق دفاعی متهم نباشد».

۲. در بحث مربوط به «رای قطعی کیفری مؤثر در ماهیت حقوقی» (ماده ۱۸ قانون‌نامه آیین دادرسی جنایی ۱۳۹۲)، اگر صدور قرار منع پیگرد بر مبنای نبود دلیل در مورد رکن روانی باشد، این مسأله در ماهیت حقوقی امر که به رکن مادی مربوط است اثرگذار نیست و دادگاه حقوقی می‌تواند جداگانه به رکن مادی یعنی رفتار فرد رسیدگی کند. چنین تفسیری در راستای حق بزه‌دیده است و با حق متهم نیز منافاتی ندارد. درواقع، تفسیر این ماده در این زمینه به گونه‌ای دیگر قلمرو حق‌های بزه‌دیده را محدود کرده یا به بیان دیگر قلمرو حق‌شکنی را در مورد بزه‌دیده گسترده می‌کند که خلاف قاعده تفسیر محدود است.

۳. برای مثال، بند ۳ ماده ۶۵۱ قانون‌نامه جنایی ۱۳۷۵ مصداق‌های سلاح را برشمرده است بی‌آنکه سلاح را تعریف کند. زیربند ۲ به «انواع اسلحه سرد از قبیل قمه، شمشیر، کارد، چاقو و پنجه‌بوکس» اشاره کرده است. به دلیل وجود عبارت «از قبیل»، مصداق‌های فهرست‌شده برای سلاح سرد حصری نیستند. قاعده تفسیر محدود ایجاب می‌کند که دادرسی سایر مصداق‌ها را در پرتو مثال‌های خود قانونگذار تشخیص دهد. این کار نیز نیازمند آن است که دادرسی در آغاز ویژگی‌های مشترک این مصداق‌ها را استنباط کند. برای نمونه، فلزی‌بودن و تیز و بُرنده‌بودن از جمله ویژگی‌های این مصداق‌ها به

درواقع، کاربرد قاعده تفسیر به سود متهم در حقوق جنایی ماهوی آخرین زنجیره از فرایند تفسیر است و پس از کاربرد رویکردهای تفسیری و سایر قاعده‌های تفسیری مطرح می‌شود؛^۱ یعنی، دادرس کار تفسیر را با رویکردهای تفسیری و قاعده‌های تفسیری (از جمله، قاعده تفسیر محدود) می‌آغازد و اگر توانست به معنای نهایی متن دست یابد، نوبت به قاعده تفسیر به سود متهم نمی‌رسد؛ ولی، اگر دادرس بر مبنای رویکرد تفسیری خود و با استناد به سایر قاعده‌های تفسیری نتواند یکی از معنای قانون را بر معنای دیگر اولویت دهد و به بیان دیگر، اگر دو یا چند معنای قانون جنایی هم وزن بوده و با همه قاعده‌های تفسیری سازگار باشند و نتوان نظر قانونگذار را نیز در این باره یافت، دادرس در قلمرو اصل قانونمندی جرم باید معنایی از قانون را برگزیند که به سود متهم باشد.

بر این پایه، کاربرد قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی ماهوی بر قاعده تفسیر به سود متهم اولویت دارد و دادرس بدون گذر از قاعده نخست نباید قاعده دوم را اعمال کند. به بیان دیگر، اگر با کاربرد قاعده تفسیر محدود فقط یک معنا از قانون جنایی ماهوی باقی ماند، دیگر جایی برای استناد به قاعده تفسیر به سود متهم وجود ندارد؛ ولی، در صورتی که پس از کاربرد قاعده تفسیر محدود باز هم با دو - یا - چندگانگی معنایی روبه‌رو بودیم و نتوانستیم یکی از این معناها را با استناد به مؤلفه‌هایی مانند نظر قانونگذار، هدف قانون یا بافتار اولویت دهیم، باید تفسیری را بپذیریم که به سود متهم باشد.

با توجه به تمرکز اصلی حقوق جنایی ماهوی بر متهم و استثنایی و محدود بودن قلمرو جرم‌انگاری، طبیعی است که آخرین قاعده تفسیر در پهنه حقوق جنایی ماهوی را قاعده تفسیر به سود متهم تشکیل دهد. درواقع، می‌توان به یک معنا قاعده تفسیر به سود متهم را تکمیل‌کننده قاعده تفسیر محدود دانست. زیرا، هدف اصلی هر دو قاعده را محدودسازی قلمرو حق‌شکنی و به بیان دقیق‌تر پاسداری از قلمرو حق تشکیل می‌دهد و هنگامی که دلیل قطعی وجود ندارد، باید قانون جنایی را در جهت پاسداری از حق معنا کرد.

اکنون باید این مسأله را بررسی کرد که آیا در حقوق جنایی شکلی نیز می‌توان از قاعده تفسیر به سود متهم سخن گفت یا خیر؟ بر پایه تعریف ارائه شده از قاعده تفسیر محدود در آیین دادرسی جنایی، می‌توان گفت که حقوق جنایی شکلی نیز بر پاسداری از حق استوار است. تفاوت حقوق جنایی شکلی با حقوق جنایی ماهوی در این نکته است که «اصل ترازش حق» ایجاب می‌کند که آیین دادرسی جنایی از

شمار می‌روند؛ ولی، با اعمال این قاعده، باز هم در مورد شماری از مصداق‌ها ممکن است ابهام وجود داشته باشد. درواقع، اعمال قاعده تفسیر محدود در این زمینه همواره به تک‌معنایی در مورد واژه «سلاح» نمی‌انجامد.

۱. برای آگاهی بیشتر از مبنای توجیهی این قاعده و چگونگی کاربرد آن در حقوق جنایی ماهوی، نک: «قاعده‌های تفسیری ویژه در حقوق جنایی»، ۵۱-۵۶.

حق هر سه طرف دعوای جنایی (یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه) پاسداری کند و حق هیچ‌یک را فرو نگذارد. به همین دلیل، قلمرو کاربرد قاعده تفسیر محدود در حقوق جنایی شکلی گسترده‌تر از حقوق جنایی ماهوی است.

بر همین پایه، در آیین دادرسی جنایی نمی‌توان فقط از قاعده تفسیر به سود متهم سخن گفت، بلکه از قاعده تفسیر به سود بزه‌دیده و تفسیر به سود جامعه نیز باید سخن گفت. در واقع، در پهنه آیین دادرسی جنایی، قاعده تفسیر به سود متهم جای خود را به «قاعده تفسیر به سود» می‌دهد که بر پایه موضوع قانون مورد تفسیر به سه قاعده «تفسیر به سود متهم، تفسیر به سود بزه‌دیده» و «تفسیر به سود جامعه» تجزیه می‌شود و می‌توان آن را «قاعده تفسیر سودبنیاد»^۱ نامید.

کاربرد قاعده تفسیر سودبنیاد در حقوق جنایی شکلی فرق ماهوی با کاربرد آن در حقوق جنایی ماهوی ندارد؛ جز اینکه قلمرو کاربرد آن در حقوق جنایی شکلی گسترده‌تر است و باید بر اصل ترازش حق استوار باشد. بنابراین، در آیین دادرسی جنایی نیز، قاعده تفسیر سودبنیاد در راستای قاعده تفسیر محدود بوده و تکمیل‌کننده آن است و همواره به سود فرد خواهد بود؛ ولی، به دلیل گسترده‌تر بودن قلمرو این قاعده، بزه‌دیده و جامعه را نیز در بر می‌گیرد؛ یعنی، قاعده تفسیر سودبنیاد در آیین دادرسی جنایی فقط برای متهم نیست، بلکه بسته به مورد می‌تواند برای بزه‌دیده یا جامعه نیز باشد.

چگونگی کاربرد قاعده تفسیر سودبنیاد در حقوق جنایی شکلی شبیه حقوق جنایی ماهوی است. اگر کاربرد قاعده تفسیر محدود به تک معنایی قانون آیین دادرسی جنایی بینجامد، قاعده تفسیر سودبنیاد کاربردی ندارد؛ ولی، اگر با کاربرد قاعده تفسیر محدود باز هم با دو یا چندگانگی معنایی روبه‌رو باشیم، دادرس باید بکوشد تا با استناد به مؤلفه‌هایی مانند نظر قانونگذار، هدف قانون یا بافتار یکی از این معناها را اولویت دهد و در صورتی که بیش از یک معنا با این مؤلفه‌ها سازگار باشد، دادرس باید بسته به مورد تفسیری را برگزیند که به سود متهم، بزه‌دیده یا جامعه باشد. در این حالت، اگر قانون آیین دادرسی جنایی فقط بر متهم متمرکز باشد، دادرس باید معنایی از آن را برگزیند که به سود متهم باشد (تفسیر به سود متهم) و اگر فقط بر بزه‌دیده متمرکز باشد، دادرس باید معنایی را برگزیند که به سود بزه‌دیده باشد (تفسیر به سود بزه‌دیده) و در صورتی که متهم یا بزه‌دیده کانون تمرکز قانون نباشد، دادرس باید معنایی را برگزیند که به سود جامعه باشد (تفسیر به سود جامعه).

اکنون، این پرسش مطرح است که اگر قانون آیین دادرسی جنایی به حق هر سه طرف دعوای جنایی (یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه) مربوط باشد، قاعده تفسیر سودبنیاد را چگونه

۱. اصطلاح «قاعده تفسیر سودبنیاد» پیشنهاد دوست گرامی مهرداد رایجیان اصلی است.

باید به کار گرفت. در اینجا نیز، مانند قاعده تفسیر محدود، باید «فرض بی‌گناهی» را از سایر موردها جدا کرد. با توجه به اینکه اصل بر آزادی و اباحه بوده و جرم‌انگاری امری استثنایی است، فرض بی‌گناهی که از پیامدهای اصل قانونمندی است بر سایر تضمین‌های دادرسی عادلانه اولویت دارد؛ یعنی، به هیچ نام و بهانه‌ای نباید فرض بی‌گناهی را نقض کرد. از این رو، اگر قانون آیین دادرسی مورد تفسیر به فرض بی‌گناهی مربوط باشد و کاربرد قاعده تفسیر محدود به تک‌معنایی نینجامد، آن قانون را باید به سود متهم تفسیر کرد؛ حتی اگر به زیان بزه‌دیده و جامعه باشد.

به بیان دیگر، می‌توان گفت که حق بزه‌دیده و جامعه در چهارچوب تضمین‌های مربوط به حق متهم (به‌ویژه فرض بی‌گناهی) سزاوار حمایت است. بنابراین، اگر با کاربرد قاعده تفسیر محدود و استناد به مؤلفه‌هایی همچون نظر قانونگذار، هدف قانون یا بافتار نتوان معنایی از یک قانون آیین دادرسی جنایی مربوط به بحث فرض بی‌گناهی را بر دیگری اولویت داد، باید معنایی را برگزید که به سود متهم باشد.

اما، بیرون از قلمرو فرض بی‌گناهی، اولویت‌دادن متهم بر سایر طرف‌های دعوا توجیهی ندارد و در بحث تفسیر باید میان حق متهم، بزه‌دیده و جامعه به سنجش و ترازش اقدام کرد؛ یعنی، باید مورد به مورد وزن استدلال‌های تفسیری موجود در مورد هر سه طرف دعوا را تعیین کرده و سپس به ترازش آنها اقدام کرد و حق یکی از این سه طرف دعوا را در این مورد خاص اولویت داد. نتیجه این سنجش و ترازش می‌تواند بسته به مورد به سود متهم، بزه‌دیده یا جامعه یا هر سه باشد.

البته، در این سنجش و ترازش، باید فرض را بر آشتی و سازش حق‌های سه طرف دعوی جنایی گذاشت و قانون را به گونه‌ای تفسیر کرد که به سود هر سه طرف دعوی جنایی باشد؛ ولی، اگر نتوان قانون مورد بحث را در راستای سود هر سه طرف تفسیر کرد، باید بررسی کرد که وزن حق کدام‌یک از طرف‌های دعوا در این مورد سنگین‌تر است و قانون را در راستای سود وی معنا کرد.

نتیجه‌گیری

تفسیر قانون جنایی ماهوی از جنبه‌هایی با تفسیر قانون جنایی شکلی (یا قانون آیین دادرسی جنایی) شباهت دارد و از جنبه‌هایی نیز با آن متفاوت است. شباهت‌های تفسیر این دو نوع قانون به رویکرد تفسیری (که به منبع‌های سه‌گانه پدیدآورنده متن، خود متن و تفسیرگر متن اشاره دارد) و قاعده‌های تفسیری عام (که با هر رویکرد تفسیری کاربردپذیرند) برمی‌گردند؛ یعنی، فرقی میان تفسیر قانون جنایی ماهوی و شکلی در این دو پهنه وجود ندارد.

تفاوت میان تفسیر این دو نوع قانون به دو قاعده تفسیری ویژه در حقوق جنایی (یعنی تفسیر محدود و تفسیر به سود متهم) برمی‌گردد. این تفاوت به محتوای تفسیر قانون جنایی ماهوی و شکلی بر نمی‌گردد، بلکه به قلمرو پهنه حقوق جنایی ماهوی و شکلی ربط دارد؛ یعنی، تفاوت حقوق جنایی ماهوی و حقوق جنایی شکلی (یا آیین دادرسی جنایی) در مورد دو قاعده اخیر نه در ماهیت آنها که در قلمرو کاربرد آنهاست.

در هر دو پهنه حقوق جنایی ماهوی و شکلی، قاعده تفسیر محدود کاربرد دارد و می‌توان آن را به «تفسیر محدودکننده حق شکنی» تعریف کرد؛ ولی، قلمرو حق شکنی در این دو پهنه یکی نیست. قانون حقوق جنایی ماهوی را اصل قانونمندی جرم تشکیل می‌دهد و قاعده تفسیر محدود نیز بر پایه این اصل مفهوم‌سازی می‌شود. بر این پایه، قاعده تفسیر محدود را در حقوق جنایی ماهوی می‌توان به «تفسیر «استوار بر» یا «همسو با» اصل قانونمندی جرم» تعریف کرد.

در حقوق جنایی شکلی (یا آیین دادرسی جنایی) قانون اصلی را مفهوم «ادارسی عادلانه» تشکیل می‌دهد و قاعده تفسیر محدود نیز بر همین پایه مفهوم‌سازی می‌شود؛ یعنی، قاعده تفسیر محدود در آیین دادرسی جنایی را می‌توان به «تفسیر «استوار بر» یا «همسو با» ادارسی عادلانه» تعریف کرد.

با توجه به اینکه قانون توجه اصل قانونمندی جرم را متهم تشکیل می‌دهد و ادارسی عادلانه بر پایه حق هر سه طرف دعوای جنایی (یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه) مفهوم‌سازی می‌شود، قلمرو حق و در نتیجه قلمرو قاعده تفسیر محدود در آیین دادرسی جنایی گسترده‌تر از قلمرو آن در حقوق جنایی ماهوی است.

دومین قاعده تفسیری ویژه در حقوق جنایی، یعنی قاعده تفسیر به سود متهم، نیز ویژه حقوق جنایی ماهوی نیست و در آیین دادرسی جنایی نیز کاربرد دارد؛ ولی، با توجه به تمرکز آیین دادرسی جنایی بر ترازش حق هر سه طرف دعوای جنایی، در آیین دادرسی جنایی قلمرو کاربرد این قاعده گسترده‌تر از حقوق جنایی ماهوی است؛ به این معنا که کاربرد این قاعده ویژه متهم نیست و به بزه‌دیده و جامعه نیز مربوط می‌شود. بر این پایه، در آیین دادرسی جنایی باید از «قاعده تفسیر سودبنیاد» سخن گفت که خود آن به سه قاعده تفسیر به سود متهم، تفسیر به سود بزه‌دیده و تفسیر به سود جامعه تجزیه می‌شود.

چگونگی کاربرد قاعده تفسیر سودبنیاد در آیین دادرسی جنایی به این شکل است که در پهنه فرض بی‌گناهی، قاعده تفسیر به سود متهم بر دو قاعده تفسیر به سود بزه‌دیده و تفسیر به سود جامعه اولویت دارد؛ ولی، در سایر پهنه‌ها، متهم بر سایر طرف‌های دعا اولویت ندارد و باید مورد به مورد میان این سه قاعده تفسیری به سنجش و ترازش اقدام کرد.

منابع فارسی

۱. اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، مرکز بین‌المللی پیشگیری از جرم. عدالت برای بزهدیدگان. ترجمه علی شایان. تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، نشر سلسبیل، ۱۳۸۴.
۲. استفانی، گاستون و دیگران. حقوق جزای عمومی. جلد اول. ترجمه حسن دادبان. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۳. امیدی، جلیل. تفسیر قانون در حقوق جزا. تهران: جاودانه، ۱۳۸۹.
۴. انوری، حسن. فرهنگ فشرده سخن. جلد ۲. تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۵. دادرسی عادلانه. ترجمه فریده طه و لیلا اشرافی. تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶.
۶. رایجیان اصلی، مهرداد. «بازاندیشی دادرسی دادگراانه». فصلنامه پژوهش حقوق کیفری ۷ (۱۳۹۳): ۱۳۱-۱۴۸.
۷. رایجیان اصلی، مهرداد. بزهدیده‌شناسی حمایتی. تهران: نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
۸. رایجیان اصلی، مهرداد. «تحول حقوق جهانی بزهدیدگان بر پایه اصل هم‌ترازی حقوق بزهدیده و متهم در بستر دادرسی عادلانه». مجله حقوقی دادگستری ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵): ۱۳۷-۱۸۴.
۹. رحمدل، منصور. آیین دادرسی کیفری. جلد ۳، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳.
۱۰. رحمدل، منصور. «حق انسان بر حریم خصوصی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی ۷۰ (۱۳۸۴): ۱۱۹-۱۴۵.
۱۱. رحمدل، منصور. «حق سکوت». مجله حقوقی دادگستری ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵): ۱۸۵-۲۱۸.
۱۲. ساقیان، محمد مهدی. «اصل برابری سلاح‌ها (با تکیه بر حقوق فرانسه و ایران)». مجله حقوقی دادگستری ۵۶ و ۵۷ (۱۳۸۵): ۷۹-۱۱۰.
۱۳. سبزواری‌نژاد، حجت‌الله. حقوق جزای عمومی. تهران: جنگل، ۱۳۹۲.
۱۴. شجاعی، علی. تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان. تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳.
۱۵. شجاعی، علی. «قاعده‌های تفسیری ویژه در حقوق جنایی». مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی ۱ (۱۳۹۲): ۳۹-۴۱.
۱۶. فضائلی، مصطفی. دادرسی عادلانه در محاکمات کیفری بین‌المللی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۷.
۱۷. فیض، علیرضا. تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

Similarities and Differences between Interpretation in Substantive and Procedural Law

Ali Shojaei

(Assistant Professor of Islamic Azad University, Islamshahr Branch)

Abstract:

Substantive and procedural criminal laws have no differences in relation to interpretive approaches and general canons of interpretation. They also have no differences in these respects with other legal branches. There are two special canons of interpretation (i.e., strict interpretation and interpretation in favor of the accused), which although they have a common core in both substantive and procedural criminal law, their applications are not the same. The strict interpretation could be defined as interpretation limiting the right-breaking. The principle of legality and fair trial are respectively the focal concepts in substantive and procedural criminal law. So, the canon of strict interpretation in substantive and procedural criminal law could be respectively defined as interpretation “based on” or “compatible with” the principle of legality and as interpretation “based on” or “compatible with” fair trial. The canon of interpretation in favor of the accused has a completing role for the canon of strict interpretation and is the last chain of the interpretive process in substantive criminal law. This canon has, in the light of the principle of balancing the rights, a broader scope in procedural criminal law than in substantive criminal law and is manifested as the canon of favor-based interpretation, which is subdivided into three canons, i.e., interpretation in favor of the accused, interpretation in favor of the crime victims and interpretation in favor of the society.

Keywords:

Interpretation, interpretive approaches, canons of interpretation, the principle of legality, fair trial, the canon of strict interpretation, the canon of interpretation in favor of the accused, the canon of favor-based interpretation.

Journal of CRIMINAL LAW AND CRIMINOLOGY

VOL. II, No. 3

2014-1

- **The Principle of Conduct and Its Rules in Criminal Law: with a Comparative Approach to Iran and England law**
Mehrdad Rayejian Asli
- **Iran criminal law mechanisms in enforcement of litigation right for victimized child**
Amirhamzeh Zeinali
- **The Elements of Sin Aiding**
Ghassem Mohammadi - Ehsan Abbaszadeh
- **Similarities and Differences between Interpretation in Substantive and Procedural Law**
Ali Shojaei
- **Assessment of Criminal Sanctions against Legal Persons**
Mohsen Sharifi - Mohammad Jafar Habibzadeh - Mohammad Farajiha
- **Political Crime and Had-Tazir Demarcation**
Rahim Nobahar



S. D. I. L.

The S.D. Institute of Law
Research & Study